

## آنکه باد می‌کارد، حتما طوفان درو می‌کند! نادره افشاری

این که ما چه سرفصلی را آغاز نطفه بستن واقعه‌ی بهمن پنجاه و هفت ارزیابی می‌کنیم، نشان دهنده‌ی زاویه‌ی نگرش ما به دنیای نوین، موضوع خشونت، مدرنیته، تمدن، روشنگری و کاستی‌های روشنفکران ما در آماده‌سازی فاجعه‌ی تاریخی بهمن پنجاه و هفت است. باقر مومنی روی جلد یکی از کتاب‌هایش به نام از موج تا طوفان، این سرفصل را موج زلالی که از جنگل‌های سرسبز و بلند شمال سرازیر شد [و] به صورت طوفانی از لای و لجن، در شوره زار پست کویری قم فرو رفت، ارزیابی کرده است.

دو سانتیمتر پائین‌تر از همین دیدگاه، روی جلد همین کتاب، مومنی انقلاب ایران، طی هشت سال تدارک خود از نوزده بهمن چهل و نه تا بیست و دو بهمن پنجاه و هفت را بررسی کرده است؛ موجی که به تعبیر او به طوفان بدل شده است!

یادآوری می‌کنم که نوزدهم بهمن سال چهل و نه خورشیدی، روزی است که چند جوان دانشجو به ژاندارمری قصبه‌ی سیاهکل در شمال ایران حمله کرده، این حمله را آغاز مبارزه‌ی مسلحانه‌ی خود بر علیه نظام پادشاهی پهلوی دوم قلمداد می‌کنند. بازماندگان این گروه نیز بعدها نام چریک‌های فدایی خلق را برای خود برمی‌گزینند.

پیش از این که به بررسی دیدگاه روشن باقر مومنی در رابطه با انقلاب اسلامی بپردازم، ضروری می‌دانم تاکید کنم که من مومنی را پژوهشگری فرهیخته می‌دانم و به ویژه کتاب اسلام ایرانی و حاکمیت سیاسی او را که مجموعه‌ای از گفت‌وگوها و سخنرانی‌های اوست، در رابطه با نهضت مشروطه نسبتاً کارآمد و منطقی یافته‌ام. در چند نوشته‌ی خود نیز به چند فراز از این کتاب و نوشته‌های دیگر مومنی در رابطه با حاکمیت در قرآن و تروهای سیاسی صدر اسلام، ارجاع داده و از پژوهش‌های او استفاده کرده‌ام. مومنی از انگشت شمار نویسندگانی است که من هرچند نام او را می‌بینم، بدون هیچ درنگی خواندن آن نشریه را با نوشته‌ی او آغاز می‌کنم. بیشتر کارهای تازه‌ی او را از روی سایت‌های اینترنتی پرینت کرده و آرشیو کرده‌ام. بنابراین آنچه را که در باره‌ی او می‌نویسم، بیشتر از نگاه دانش آموزی است که از این آموزگار ندیده‌ی خود بسیار آموخته و یاد گرفته است. به ویژه نگاه بسیار روشنگرانه‌ی او نسبت به آخوندهای شیعه و تاریخ اسلام برایم بسیار آموزشی و با ارزش بوده‌اند.

مومنی کتاب از موج تا طوفان خود را در سال نود و هشت میلادی توسط نشر نیما به چاپ سپرده است. از نوشته‌های تازه‌ی او چنین برمی‌آید که او همچنان مواضع سال نود و هشتش را قبول دارد و از این زاویه در دیدگاهش تغییر کیفی جهت داری ایجاد نشده است. نوشته‌ی از موج تا طوفان البته تاریخ بیست و یک بهمن هفتاد و چهار خورشیدی را دارد. درست این بود که مومنی با گذشت این سال‌ها به ویژه با پژوهش‌هایی که در زمینه‌ی فنومن تروریسم، تروهای صدر اسلام و حاکمیت در قرآن داشته است، دیدگاهش در رابطه با بنیانگزاران انقلاب اسلامی کمی تغییر می‌کرد. با این همه با فرض این که او همچنان مواضع خود را از سال هفتاد و چهار تغییر نداده است، نگاهی به این نوشته می‌اندازم.

مومنی سرفصل تدارک انقلاب پنجاه و هفت را حمله‌ی چریک‌های فدائیان خلق و قضیه‌ی ژاندارمری سیاهکل می‌داند. در نگاه او این حرکت، موج زلالی بود که از جنگل‌های شمال آغاز شد و در طوفان شنزار قم به گل نشست. او اساساً همچون سازمان مجاهدین خلق آغاز کار جریان‌های مسلحانه و چریکی را در ایران دهه‌ی چهل، به دستاویز یک دوره فترت و رکود

نسبی جنبش دموکراتیک مبارزات قانونی و غیرمسلحانه اپوزیسیون در این دوران ارزیابی می‌کند که به باور او با غریب سلاح چریک‌های فدایی خلق در شمال ایران، آغاز دوران تازه‌ای را در نبرد ملت و نیروهای پیشتاز جامعه، علیه استبداد حاکم اعلام کرد. (ص ۷)

در ادامه مومنی برخورد سیاه‌کل در مقابله‌ی وسیع و قاطع نیروهای انتظامی دستگاه استبداد را آغازی ارزیابی می‌کند که با فاصله‌ی زمانی بسیار کوتاهی از آن، سلاح‌های دیگری را در نقاط دیگر کشور و بخصوص در تهران و در قلب حکومت به صدا در می‌آورد و جوانان رزمجوی دیگری، بی‌نام و گمنام و یا با نام‌های مجاهد و فدائی و آرمان خلق و نام‌های دیگر در برابر استبداد و وابستگی پهلوی دوم قد برمی‌افرازند و از این تاریخ تا بهمن پنجاه و هفت، ششصد رزمنده‌ی چریک به خاک می‌افتند که به باور مومنی به جای هر از یا افتاده‌ای چند تن قد برمی‌افرازند و چهارصد تن از نیروهای سرکوب را هم به خاک و خون می‌کشند.

بعد مومنی به روند اتفاقاتی که به طوفان شنزار قم انجامید، می‌پردازد و آنچه را که اتفاق افتاده است، با همین نظرگاه ویژه به بررسی می‌نشیند. آنچه برای من قابل درک نیست، این است که چنین پژوهشگری که حمله‌ی اسلام و تشیع را در ایران، چنان روشنگرانه به بررسی نه‌نشسته است، چگونه در رابطه با جریان‌های تروریستی‌ای نظیر فدائیان خلق و مجاهدین خلق، این گونه با مامشات برخورد می‌کند؟! پرسش من از او این است: آیا این درست نیست که کسی که باد می‌کارد، طوفان درو می‌کند؟! درست نیست که هیچ موج زلالی که از جنگل‌های سرسبز شمال سرازیر شده باشد، به طوفان بدل نمی‌شود؟! این موج زلال اگر سرچشمه‌اش از جنگل‌های سرسبز شمال باشد، الزاما باید برای ما دموکراسی و سازندگی و آزادی و رفاه به ارمغان بیاورد و نه طوفانی از لای و لجن که در شوره زار پست کویری قم فرو برد! سوگمندان این طوفان یا گرداب، نه تنها در لای و لجن شنزار پست کویری قم فرو نرفت، که منطفاً پیامد و بازتاب اتودینامیک همان طرح شورانگیز، کور و تروریستی‌ای بود که اساساً نمی‌توانست به این گرداب پست کویری نیانجامد و تمام ایران را و همان سرزمین سرسبز بلند شمال را نیز به لجن نکند و آلوده نسازد. پرسش من این است: چگونه می‌شود با در کردن چند ترقه که حکومت و کارگزاران آن را هوشیارتر کرده، مردم را بیشتر گرفتار زندان و شکنجه و اعدام و فشار و اختناق کرد، به تعبیر مومنی به انقلابی توده‌ای/دموکراتیک اسلامی راه برد؟!

واقعیت این است که اتفاقاً به دلیل رفتار مخالفان آن نظام، از جمله در کسوت چریک‌های جان برکفی از طیف فدائیان خلق بود که آن افتضاح تاریخی سال پنجاه و هفت پیش آمد. به دلیل این که روشنفکران ما در هیستری ضد مدرنیته‌شان، از این جریان‌های تروریستی حمایت کردند، ایران و ایرانیان به چنین سرنوشت شومی دچار شدند. به این دلیل که بسیاری از روشنفکران ایران، حتا کسانی که خود را منتسب به دکتر محمد مصدق می‌دانند، در صاف کردن جاده‌ی به قدرت رسیدن این لای و لجن شوره زار شهر مذهبی قم و نجف همراهی‌ها کرده‌اند، ما به چنین سرنوشت شومی دچار شده‌ایم.

واقعاً اگر دکتر محمد مصدق زنده بود، آیا او هم به آخوندهای این چنینی، چنین بال و پری می‌داد و برایشان سینه می‌زد؟! سینه زدنی که از سوی جریان منتسب به این بزرگمرد تاریخ ایران همچنان دنبال می‌شود؟! منظورم جبهه‌ی ملی و جریان‌های همراه و همدم ایشان است که همچنان زیر علم اصلاح طلبان حکومتی سینه می‌زنند. البته ما فراموش نکرده‌ایم که شادروان داریوش فروهر هم در آغاز حاکمیت این حاکمان و حتا پیش از آن، در همان هیستری

ضد حكومتي‌اش، به پرچم خونين اين آخوندها بسيار باد انداخت و با ايشان همراهي‌ها كرد. من متن نوشته‌هاي سال پنجاه و شش و پنجاه و هفت فروهر را در آرشيوم دارم.

مومني عزيز بد نيست به اين مقوله نيز توجه كنيد كه سرنوشت خفت بار همين سازمان چريك‌هاي فدائي خلق تروريست در همراهي با آخوندها تا همين امروز و سرنوشت سازمان مجاهدين خلق در همدستي با دشمن و ادامه‌ي همان ترورهاي كور، بدبختانه فرزند خلف همان پدر و مادري است كه نطفه‌ي ناباب اين ماموت وحشت و ترور را در سرفصل بهمن چهل و نه بستند و به جان ما انداختند و ما تا همين امروز هم نتوانسته‌ايم از گرداب نفس كريه و بدبوي ايشان رهايي يابيم. آنكه باد مي‌كارد، حتما طوفان درو خواهد كرد. طراوت و سرسيزي و شادابي شمال سرزمين ايران، فرزند نابكاري چون تروريسم و خميني ندارد. باور كنيد!